

**آیامی دانند که خداوند آنچه را پوشیده می داردند و آنچه را آشکار می کند، می داند؟**  
بقره/ ۷۷

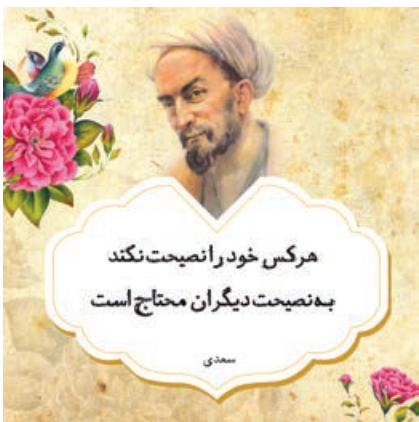
در محضر بزرگان

**تجارتی که سودش سلطنت دنیا و آخرت است**

آیت... میرزا جواد ملکی تبریزی درباره استفاده از فرصت عمر گفته اند: «در این یک روز (که در پیش داری) تجارتی نما که ربح (سود) سلطنت دنیا و آخرت را بری، تجارتی نما که ربحش، قرب خداوند جلیل و جمیل تعالی -جل جلاله- باشد. حالا که این سرمایه را به تو دادند قطعا به زودی این را از دست تو خواهند گرفت؛ پس تمام همت خود را در این مدت مهلت، طلب رضای حضرت او -جل جلاله- بکن و اگر همت مردان داری از ماسوی چشم پوشیده، پای بر دنیا و آخرت زده، و بگو «قل... ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون» (سوره انعام ، آیه ۹۱)، یعنی بگو خدا و سپس آن ها را در گفت و گوهای لجاجت آمیزشان رها کن تا بازی کنند.»

بر گرفته از کتاب «باده گلگون»

پند نیکان



داستانک طنز

**شروع در دسرساز!**

مردی بعد از یک روز خسته کننده در سر کار به خانه رفت و رو به روی تلویزیون بر روی کانپاه ولو شد! و به همسرش گفت: «قبیل از این که برنامه شروع شود یک لیوان آب میوه برای من بیاور». همسرش آهی کشید و یک لیوان نوشیدنی برای او آورد. ۱۰ دقیقه بعد مرد گفت: «قبیل از این که شروع بشه یک لیوان دیگر آب میوه برای من بیاور... زن یک لیوان دیگر نوشیدنی برای همسرش آورد و آن را کنار او گذاشت. مرد آن را نوشید و چند دقیقه بعد گفت: «فوری برای من یک لیوان آب میوه دیگر بیاور، هر لحظه دیگه ممکن است شروع شود.» زن خشمگین شد و گفت: «آیا این همه کاری هست که امشب می خواهی انجام دهی؟ در مقابل تلویزیون بنشین و نوشیدنی بخوری؟ تو چیزی جز به مرد تنبل و از خود راضی نیستی! و علاوه بر همه این ها... در این لحظه مرد آهی کشید و گفت: «بالاخره شروع شد!»

ترجمه: فرنگیس یاقوتی

حکایت

**اجرت تلگراف!**

گویند ابتدای اختراع تلگراف و رایج شدنش در یکی از شهرها، جوانی از شهر خوش به شهر دیگری مسافرت کرد. حین ورود، خواست سلامتی خود را به پدرش اطلاع دهد. به تلگراف خانه رفت و از تلگرافچی پرسید قاتونا چند کلمه در تلگراف استثناء است که اجرت نمی گیرند؟ گفت پنج کلمه. گفت کدامند؟ گفت تاریخ، نام فرستنده، نام گیرنده، نام شهر فرستنده و شهرش. جوان به همین ترتیب، تلگرافی نوشت که شامل نام خودش و شهری که در آن وارد شده و تاریخ همان روز و نام پدرش و شهر او بود و فهرست را به تلگرافچی داد و گفت: «این صورت تلگراف از همان موارد استثناء است که اجرت ندارد، بگیر و بزن.» تلگرافچی متحیر ماند و درخواستش را انجام داد!

منبع: کتاب بزم ایران، صفحه ۳۲

کاریکلماتور



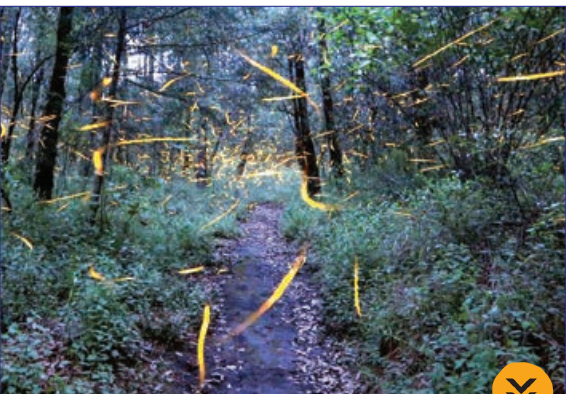
اندک صبر

**گمشده ام!**

کاهشان ها کوز میمن؟  
زمین کو وطنم؟  
وطن کو خانه ام؟  
خانه کو مادرم؟  
مادر کو کیوترا نم؟  
من گم شدم در تو  
یا تو گم شدی در من  
ای زمان...؟

حسین پناهی

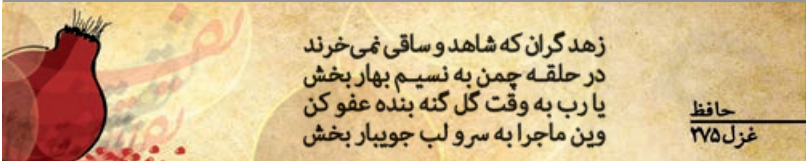
دنیانه روایت تصویر



پرتاب شدن گدازه های آتش فشان تازه فعال شده به داخل جنگل سانتا در مکزیک، عکس از رویترز



مسابقات قایقرانی قهرمانی کشور، عکس از میزان



استراحت پشه ها روی شاخه های درختی در شرق چین، عکس از شینهوا

سابقه



مسابقه «چی شده؟»

**وقتی می شنوی مرغ شده هشت هزار تومان!**



سلام. ممنون از همه شرکت کنندگان مسابقه «چی شده؟» که گلوله های نمکی شان را برای ما فرستادند. تقریباً ۳۰۰ پیامک از طریق سامانه های پیامکی و تلگرام به دست ما رسید که پنج موضوع بیشترین فراوانی را داشت! ۱- وقتی طارمی می رود پشت ضربه پنالتی یا موقعیت خراب می کنه. ۲- وقتی سر سفره هستی و میگو برو یک چیزی بیار. ۳- وقتی یارانه ات رو قطع می کنن. ۴- وقتی می رسی سر سفره و می بینی شله نموم شده! ۵- وقتی بابت کولر رو خاموش می کنه! در ادامه تعدادی از پیامک های برگزیده که به این پنج موضوع ربطی نداشتند را خواهیم خواند. امیدوارم بختید!

\* وقتی پسر «دانیال» داره برنامه کودک نگاه می کنه و بهش می گیم برو مغازه چیزی بخر! علی اصغر نظام دوست  
مهدی عرفانین  
\* وقتی که کلی تاپی می کنی و می بینی کیبورد فارسی نبوده! مهدی عرفانین  
\* وقتی آمریکایی باشی و ببینی ترامپ باز داره توثیت جدید می نویسه! حمیدرضا ج  
\* وقتی تازه قسط پوچخال رو نموم کردی و خانت میکه: امروز یک ماشین ظرف شویی قسطی برداشتم! جعفر حسین پور  
\* وقتی می بینی دارن قیقه ها رو می ریزن توی ماست ها! محمد عمرانی  
\* وقتی تو اتوبوس جا برای نشستن پیدا می کنی و به محض نشستن، راننده میکه پیاده شین چون ماشین خراب شده! حسین قادری  
\* وقتی که ۴ کیلو تخمه می خوری و دونه آخیش تلخ میشه! حمید هنرخواه  
\* وقتی خانت میکه پیراهن سفیده که دوست داشتی تو لباس شویی، قرمز ه مایل به سبز شده و موقع اتو کردن هم یک ذره قده کنه اتو، سوخته! حمید سیمی  
\* وقتی که میگو مرغ هشت هزار تومن شده! علی بزدان پرست  
\* وقتی به جای حساس فیلم می رسم و باباجون می زنه شبکه خبر! مرضیه یاری  
\* وقتی پستونک بچه رو از دهنش بگیري! رامین چکنه  
\* وقتی که میری دست شویی می بینی دمپایی ها خسه! درسا حاجی نیا

**ایده «جوراب» و سختی هایش!**

سلام. چندتایپامک از مخاطبان خفن استریپ تقدیم تون می کنیم:  
\* ۰۹۱۵۳...۲۰۳: خفن استریپ دوستداریم، چه این اشتباه چه اشتباه! -ماهم،مخلص شماییم دریست!  
\* ۰۹۳۵۹...۵۰۷: سلام. تکلیف من که یک ماه بابلسر بودم و اونجا روزنامه خراسان توزیع نمی شد چیه؟ زود زود جواب بدین!  
- چشم! هولمون نکنین خب! از سایت خراسان می شد روزنامه رو خوند.  
\* ۰۹۱۵۹...۰۹۱: خفن جان سلام. میشه بدونیم جواب شماره قبل رو که تصویر اول! اشتباه از طرف مانبوده ولی دو مورد دیگه رو درست گفتیم ؛ قبول کردین یا نه؟  
- بله هر کی دو جواب دیگه اون مسابقه روداده باشه قبوله.  
\* ۰۹۱۵۱...۰۳۷۲: ایده «جوراب» باحال بود. چه جور ی به ذهنتون می رسه؟  
- خب معلومه: به سختی! فعلا!

1sargarmi.ir

**با نگاه طنز، زیر هر تصویر، کلمه معناداری نوشتیم. بعدش هر حرف الفبا رو به علامتی تبدیل کردیم. شما بگین کلمات چی هستن! پاسخ رو تا ساعت ۲۳ فقط به خط اختصاصی ۳۰۰۰۷۲۲۵۲ پیامک کنین. جایزه نقدی به قید قرعه برای کسانی واریز می شه که پاسخ صحیح ۳ مسابقه پیاپی رو فرستاده باشن. پاسخ در ستون «ما و شما»ی بعدی! متن کل پیامک های رسیده در وب سایت!**



-(x\*x

x ÷ x = !

} ÷ | ×

کله چغوقی

**آق کمال تعقیب می شود- قسمت دوم**

بعد که مسود گفت خانواده مو مامورش کردن تعقیب کنه، خون جلوی چشمامه گرفیفت و رفتم تو خانه. مسود هم پشت سرم مُدوید که: «صبر کن... و استا توضیح بدم...» عصبانی رفتم بالا که دیدم آقا و مادرش نشستن تو هال. سلام کردم و رفتم تو آشپزخانه. عیال گفت: «خسته نباشی. چه خبر؟» خودمه گرفیفتم و گفتم: «خبرا که دست شمایه!» گفت: «منم بی خبر. شربت می خوری یا آب؟» پشت چشم نازک کردم و گفتم: «هیچ کدام! شما بی خبری؟ یعنی جاسوسان خبرا بر بهتان نداده؟» گنج شد و گفت: «جاسوس؟ یعنی چی؟» خواستم بگم که باباش صدا زد: «کمال جان، پسر...» به لحظه بیا اینجا. کاملیا تو هم بیا.» عیال شانس آورد. رفتم تو هال. خدا به خیر کنه. نکنه مخواستن عذر ما ره بخوان از اینجا پسر؟ یا شاید مخواستن سند ای واحد ره به نامم بزنن؟ شاید هم مخواستن خوش خبری بدن که به زودی صاحب یگ خواهرزن یا برادرزن شُم؟! بگویم مادر عیال زید زیر گریه و گفت: «از تو توقع نداشتیم...» انا حالا خوب رفت. آقای دکتر گفت: «یادته روز اول بهت گفتم من با هر موضوعی کنار میام، به جز اعتیاد؟» کم مانده بود چشمام از حقه بيفته بیرون. کاملیا خانم داشت پس می افتاد. گفت: «این حرفا فیه...» مادرش برید وسط حرفش و گفت: «کاری نکن دست دخترمو بگیرم و ببرم!» دهگه وارد خط قرمز شده بودن! گفتم: «یعنی چی؟ چی میکن شماها؟» مادر عیال گفت: «چرا چند وقته این قدر کسلِی؟ همش خمیازه می کشی؟» پشت بندش باباش گفت: «لیات چرا سیاه شده؟ اینو چی می گی آقا کمال؟» پس قضیه ای بود. به عیال یگ نگاهی انداختم و دوتایی زدم زیر خنده. نه باباش هاج و واج به هم نگاه مکردن. عیال همچور که از خنده اشک تو چشماش جمع رفته بود گفت: «این روزها شب تا صبح مشغول کاره، برای همین دایم خوابش میاد. لباس هم...» خنده امونش نداد. همچور که دستشه گرفیفته بودم گفتم: «لبای دختراتانه ندیدن؟ خدا چی کارش نکنه... بریشب ما ره برد از ای بستنی زغالی جدیدا بخورم، از همو شب به شر ای لب و لوچه سیاه ماندم!» یعنی قیافهشان دیدنی بود. همچی واچرتیدن که نگو. دلم خنک رفت. به مو شک مُکنن؟ به آق کمال کله چغوقی؟ به مو که تا حالا لب به قلیون خاموش هم نزدم، چه برسه اعتیاد؟ صدای در آمد. تازه یادُم افتاد مسود پایینه. حساب او جاسوس هم جدایه. خوب مذازم کف دشتن، برگه دیونه.

نیاز طنزی



ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

\* ترسانک اون مخاطبی که اسمش رو ننوشته بودین از ترسانک های تاتاری و کاردار بهتره. پیداش کنین و باهاش قرارداد ببندین.  
\* در قسمت دور دنیا به روایت تصویر در همشهری سلام، اون ورزشگاهیه که با علوفه درست کردن، آیا افراد سیگاری هم می تونن برن واسه تماشای بازی؟! مصطفی، مشهد  
\* من هم به اون حرف ستون «اعتراف می کنم» اعتراف می کنم! البته من بابام بهم می گفت اگر مغز گوسفند می بخوری، باهوش می شدی ولی نشدم!

\* خانم دکتر لایق، روان پزشک محترم که مطلب تان در صفحه همشهری سلام چاپ شد، چه زیبا حق مطلب را ادا کرده اید که در جواب افرادی که می گویند به آخر خط رسیده ام، باید گفت: «نقطه سر خط.» با وجود این، افرادی که نیز هستند که به آخرین خط دفتر زندگی خود رسیده اند و خط دیگری در دفتر زندگی ندارند که بتوان به آن ها گفت، نقطه سر خط، پس بیاییم این افراد را نیز دریابیم و با پاک کردن خط های بد نوشته شده زندگی آن ها خطوطی تازه در دفتر زندگی آن ها باز کنیم تا مجال نقطه سر خط، برای آن ها نیز فراهم باشد.  
\* واقعا خیلی نامردین. به جای چرندیاتی که سه شنبه چاپ کردین چی می شد پیام تبریک من رو به خواهرم چاپ می کردین.  
\* خواهرهای مهریونم ملیکا و منا، خیلی دوستتون دارم. روزتون مبارک.